الانسان الكامل ثم فاض نور التجلي منها على ما يناسبها من العالم فاوصلت

انسان کامل پس فیض شد نور تجلی ازان بر هر چیکه مناسب بود از از عالم پس واصل شد

الاسماء والنعوت الواردة بالتجلي الرحماني على حقايق العالم الا بعد تعينه

آلا و نعوت وارده بوسطه تجلی رحمانی بر حقایق عالم مگر بعد تعین او

في الانسان الكامل بمزيد صفة لم تكن في التجلي قبل تعينه في مظهريته

در انسان کامل بزیادتی صفت که نه بود در تجلی پیش از تعین او یعنی تجلی بواسطه

الانسان الكامل لحقايق العوالم واعيانها رعاياله وهو خليفة عليها على

انسان کامل پس حقایق عالمها و اعیان آنها رعایا شدند مر او را و او خلیفه است

الخليفة رعاية رعاياه على الوجه الانسب الايق وفيه يتفاضل الخلائق

خلیفه رعایت رعایا آخود بروجه مناسب تر و لایق تر و دران تفاضل کنند خلایق را

بعضهم على بعض حق سبحانه وتعالى در آئينه دل انسان كامل كه خليفه اوست تجلي

بعضی بر بعضی الحق سبحانه و تعالی در آئینه دل انسان کامل که خلیفه اوست تجلی

ميكند وعكس انوار تجليات از آئينه دل او بر عالم فايض ميكردد و بوصول آن فيض باقي ميماند

میکند و عکس انوار تجلیات از آئینه دل او بر عالم فایض میکردد و بوصول آن فیض باقی میماند

دنا ابن كامل در عالم باقي است استمداد ميكنند از حق تجليات ذاتيه و رحمة رحمانيه بوسطه

دنا این کامل در عالم باقی است استمداد میکنند از حق تجلیات ذاتیه و رحمة رحمانیه بوسطه

اسماء صفاتي كه ابن موجودات مظاهر و مجالي استواء اوست پس عالم بدين استمداد و فيضان

اسماء صفاتی که این موجودات مظاهر و مجالی استواء اوست پس عالم بدین استمداد و فیضان

تجليات محفوظ ميماند مادام كه ابن انسان كامل در دنيا هست پس هيچ معنى از معانى از باطن

تجلیات محفوظ میماند مادام که این انسان کامل در دنیا هست پس هیچ معنی از معانی از باطن

نظاهر بيرون نيايد مگر بحكم او و هيچ چيز از ظاهر بباطن در نيايد مگر بامر او اگرچه ابن كامل

نظاهر بیرون نیاید مگر بحکم او و هیچ چیز از ظاهر بباطن در نیاید مگر بامر او اگرچه این کامل

در حال غلبه بشريه نداند فهل البرزخ بين البحرين يلتقيان بيدهما من لا يبغيان

در حال غلبه بشریه نداند فهل البرزخ بین البحرین یلتقیان بیدهما من لا یبغیان

آري جهان را بلندي و پستي تويي ندانم چه هر چه هستي تويي

آری جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه هر چه هستی توئی

سوال اگر كويند پيش از تحقق و تعين ابن صورت آدمي عالم و دوران افلاك ثابت و قايم بود

سوال اگر کویند پیش از تحقق و تعین این صورت آدمی عالم و دوران افلاک ثابت و قایم بود

از عدم تعين ابن صورت آدمي هيچ خلل و نقص در عالم و دوران افلاك نبود پس او قطب

از عدم تعین این صورت آدمی هیچ خلل و نقص در عالم و دوران افلاک نبود پس او قطب

نباشد گوئيم هر چند حسا نبود اما معنا و حكما بود زيرا كه چون بحكم فاحببت ان

نباشد گوئیم هر چند حسا نبود اما معنا و حکما بود زیرا که چون بحکم فاحببت ان

اعرف مقصود از ايجاد عالم كمال پيدائي بود و كمال پيدائي بر ظهور حقيقة جمعية ذات

اعرف مقصود از ایجاد عالم کمال پیدائی بود و کمال پیدائی بر ظهور حقیقة جمعیة ذات

اجمالا و تفصيلا موقوف بود و مظهر آن حقيقت جمعيت كماهي خزانه صورت عنصري انساني

اجمالا و تفصیلا موقوف بود و مظهر آن حقیقت جمعیت کماهی خزانه صورت عنصری انسانی

نبود زيرا كه هر چه غير آدمي نمايد از افلاك و عناصر و مولدات و ما فوقها و ما تحتها هر يك مظهر صفتي

نبود زیرا که هر چه غیر آدمی نماید از افلاک و عناصر و مولدات و ما فوقها و ما تحتها هر یک مظهر صفتی

و حقيقي و اسمي از ين حضرت جمعيت پيش نبود لهذا از حمل امانت مظهريت اين كمال جمعيت و

و حقیقی و اسمی از ین حضرت جمعیت پیش نبود لهذا از حمل امانت مظهریت این کمال جمعیت و

پيدائي عرا باز دند چنانكه فرمودند انا عرضنا الامانة اي مظهرية هذه الجمعية

پیدائی عرا باز دند چنانکه فرمودند انا عرضنا الامانة ای مظهریة هذه الجمعیة

وكمال الظهور على السموات اي ما علا من العالم والارض اي ما سفل منه

و کمال الظهور علی السموات ای ما علا من العالم و الارض ای ما سفل منه

والجبال اي ما بينهما فابين ان يحملها لعدم كمال القابلية بعلمه

و الجبال ای ما بینهما فابین ان یحملها لعدم کمال القابلیة بعلمه

حكم الفيد والجزئية عليها وحملها الانسان اي بهذه الصورة العنصرية

حکم الفید و الجزئیة علیها و حملها الانسان ای بهذه الصورة العنصریة

الكمال القابلية وچون سبب خلق ومصلحي عظيم كلي ايجاد عالم را بر تعين ابن وبقاء

الکمال القابلیة و چون سبب خلق و مصلحی عظیم کلی ایجاد عالم را بر تعین این و بقاء

عالم را ابن زايد صورت مقصدي كنت صورت انساني بود از جهة انكه مقصد و مقصود

عالم را این زاید صورت مقصدی کنت صورت انسانی بود از جهة انکه مقصد و مقصود

او بود پس مدد بقاء اجزاء عالم پيش از تعين ابن صورت بآن كينونت او معنى و حكما

او بود پس مدد بقاء اجزاء عالم پیش از تعین این صورت بآن کینونت او معنی و حکما

دران توجه ايجادي مضاف بود و چون در حس متعين شد مرخط و مدد و قيام و بقاء عالم را

دران توجه ایجادی مضاف بود و چون در حس متعین شد مرخط و مدد و قیام و بقاء عالم را

ابن صورت مقصدي كنت قطبيت و مركزيت واقع آمد و لهذا اي يكون العالم

این صورت مقصدی کنت قطبیت و مرکزیت واقع آمد و لهذا ای یکون العالم

بمنزلة الجسد وكون الانسان الكامل بمثابة روحه يقال في حق العالم

بمنزلة الجسد وکون الانسان الکامل بمثابة روحه یقال فی حق العالم

انه انسان كبير فانه كما ان الانسان عبارة عن جسد

انه انسان کبیر فانه کما ان الانسان عبارة عن جسد

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)